



The orderliness of justice

Niazi. Ghodratollah¹ 

1: Associate Professor of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Bu-Ali Sina University, Hamadan, Iran. gh.niazi@basu.ac.ir

Abstract: Righteousness as a queen of the soul, which forcibly leads man to obey God, and Forcing to leave the guilty, has a significant place in Islamic jurisprudence and teachings. This is due to the fact that the holy Shariah considers valid it in the service of important religious and social affairs such as: Mufti, Judge, Friday Imam, and Jamaat Imam and Witness.

The jurists of Islamic religions have been discussing and commenting on the nature, positivities and misunderstandings of various jurisprudential periods in their jurisprudential books; however, the problem of its acceptability is not discussed independently and in isolation, although some have been deliberately dispersed.

This research examines the above problem in terms of descriptive and documentary analysis, and it has been concluded that the attribute of justice can have different degrees (ranked) that are, in any case, one of those degrees of validity. That is, justice, which, for example, is valid in the Mufti, is not necessary in the witness or Imam of Friday and Imam of the congregation. Adoption of this can facilitate the processing of claims and the issuance of judgments in judicial centers and the selection of individuals.

Keywords: Justice, morality, ranking, good looks, sensual queen.

فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی

سال ۱۶- شماره ۳۶- پاییز ۱۴۰۳

صفحات ۳۷-۶۰ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: وصول ۱۴۰۱/۰۲/۰۱ - بازنگری ۱۴۰۱/۰۴/۰۳ - پذیرش ۱۴۰۱/۰۶/۰۱

جستاری در مرتبه پذیری «عدالت»

قدرت الله نیازی^۱

gh.niazi@basu.ac.ir

۱: دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

چکیده: عدالت به معنای ملکه نفسانی که انسان را به اطاعت خدا و ترک گناه وادار می‌کند، در فقه و معارف اسلامی جایگاه مهمی دارد؛ به همین دلیل، شرع مقدس در متصدیان امور مهم دینی و اجتماعی مانند: مفتی، قاضی، امام جمعه و جماعت و شاهد آن را معتبر می‌داند. فقیهان مذاهب اسلامی درباره ماهیت، مثبتات و مسقطات آن در کتب فقهی بحث و بررسی و اظهار نظر کرده‌اند؛ لکن مسأله «مرتبه پذیربودن» آن که اهمیت بسزایی دارد، به صورت مستقل و مستوفی مورد بحث قرار نگرفته و نیازمند تحقیق و تأمل است. این پژوهش مسأله فوق را با استفاده از روش تحلیلی و توصیفی و سندکاوی مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده است که صفت عدالت می‌تواند مراتب مختلفی داشته باشد (مرتبه پذیر باشد) و در هر موضوعی، مرتبه متناسب با آن معتبر باشد؛ یعنی عدالتی که در مرجع تقلید و قاضی معتبر است در شاهد یا امام جمعه و جماعت ضرورت ندارد. پذیرش این مطلب می‌تواند باعث تسهیل در گزینش قضات و رسیدگی به دعاوی براساس شهادت و صدور رأی در مراکز قضایی باشد.

کلیدواژه: عدالت، مروت، ملکه نفسانی، مرتبه پذیری عدالت، حسن ظاهر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- نیازی، قدرت الله (۱۴۰۳). جستاری در مرتبه پذیری «عدالت»، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی دانشگاه

سمنان، شماره ۳۶، صفحات ۶۰-۳۷.

[Doi: 10.22075/feqh.2022.26941.3238](https://doi.org/10.22075/feqh.2022.26941.3238)

مقدمه

عدالت که منشأ درستکاری و پابندی به حق و انصاف می باشد امری ذاتاً پسندیده است و به تعبیر بعضی، حتی «حسن و قبح سایر افعال هم به ملاک عدل و ظلم است و عناوینی مانند طاعت و عبادت و وفای به عهد و ردّ امانت را نیز بایستی از مصادیق ادای حق و عدل دانست و چنان چه در موردی با حفظ عنوان، عدل بر آنها مطابقت نکند محکوم به قبح می گردد» (انصاری و افشاری، ۱۴۰۱: ۲۶). از این جهت، عدالت در نزد همه ملل و اقوام و در تمام اعصار و امصار ارزشمند بوده و هست و فرد عادل در منظر همگان قابل تحسین و احترام است و به همین دلیل، در ادیان الهی از جمله دین اسلام، این امر، مورد توجه ویژه قرار گرفته و در متصدیان امور مهم اجتماعی مانند مفتی، قاضی، شاهد، امام جمعه و جماعت آن را معتبر دانسته‌اند.

بدیهی است برخوردار بودن افراد یاد شده از صفت عدالت، موجب جلب اعتماد مردم شده و زمینه پذیرش اظهارات و اقدامات آنها فراهم می گردد.

سؤال پژوهش حاضر این است که آیا عدالت در همه اشخاص یاد شده، به یک معناست یا یک حقیقت تشکیک پذیر و ذومراتب است که به تناسب اهمیّت منصبی که شخص، متصدی آن است باید واجد مرتبه‌ای از آن باشد؟ آیا عدالتی که برای امام جماعت یا شاهد در یک دعوی مالی یا اجرای طلاق لازم است برای تصدی منصب قضا و افتاء هم کفایت می کند یا در هر موردی مرتبه متناسب با آن ضرورت دارد؟

این مطلب در کتاب های فقهی گذشتگان مورد بحث قرار نگرفته ولی برخی فقیهان معاصر به اهمیّت آن توجه نموده‌اند هرچند به طور مستوفی بحث نکرده‌اند.

این پژوهش در نظر دارد با توجه به اهمیّت «مرتبه پذیری عدالت» و نقش کاربردی آن (به ویژه) در نظام قضایی، با استفاده از روش تحلیلی و

توصیفی و مراجعه به منابع مکتوب و آراء فقیهان، این مسأله را بررسی نموده و عدالت لازم برای هر منصبی را تبیین نماید.

با توجه به این که عدالت شرط لازم برای تصدی بعضی از مناصب مهم اجتماعی است و از طرف دیگر، احتمال دارد دارای معنای تشکیکی باشد و طیف وسیعی را شامل شود، همواره این سؤال مطرح است که چه پایه از آن برای هر امری ضرورت دارد؟ به حسب تفحص انجام شده، تحقیق جامعی در این مورد بدست نیامد؛ هرچند بعضی از محققین معاصر از قبیل آیات عظام سبحانی و موسوی اردبیلی و محمد هادی معرفت به آن اشاره کرده‌اند ولی موضوع همچنان دارای ابهام بوده و نیاز به پژوهش بیشتری دارد.

۱- مفهوم شناسی واژگان

۱-۱- عدالت

عدالت در لغت به معنای مستقیم بودن و عدم انحراف و اعوجاج است. عادل کسی است که پسندیده و مستوی الطریقه باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۴۶/۴). در اصطلاح فقها، تعریف های متعددی از آن به عمل آمده است. مشهور بین متأخران این است که عدالت، ملکه یا هیأت راسخه در نفس یا کیفیت نفسانی است که انسان را به طاعت خدا و ترک معاصی و محرّمات وادار می کند (خوئی، بی تا: ۲۵۲/۱). با توجه به عدم ثبوت حقیقت شرعی، به نظر می رسد در معنای اصطلاحی نیز همان ریشه لغوی منظور شده و مقصود از انسان عادل کسی است که در جاده شریعت ثابت قدم باشد و به خاطر ترس از خدا و برخورداری بودن از قدرت نفسانی بازدارنده، از انجام گناهان کبیره و اصرار بر صغیره پرهیز نماید و به دستور شرع عمل کند (سبحانی تبریزی، ۱۳۷۶: ۴۱/۱). اماره وجود این معنا (عدالت) در مسلمان، حسن ظاهر و عدم ظهور فسق است (حکیم، ۱۳۹۱: ۵۵/۱).

۱-۲- حسن ظاهر

منظور از حسن ظاهر این است که فرد مسلمان به احکام شریعت پایبند باشد به طوری که افراد مرتبط با او از وی ارتکاب کبیره یا اصرار بر صغیره ندیده باشند. این مطلب در روایت معروف ابن ابی یعفور چنین آمده است: «قلت لابی عبدالله (علیه السلام) بم تعرف عداله الروای؟ فقال: بالستر و العفاف و كفّ البطن و الفرج و الید و اللسان و يعرف باجتناب الكبائر التی اوعد الله علیها النار، من شرب الخمر و الزنا و...» (حرّ عاملی، ۱۳۹۲: ۲۸۸/۱۸، باب ۴ از ابواب شهادات، حدیث ۱). به امام صادق (ع) گفتم: به چه چیزی عدالت راوی شناخته می شود؟ فرمود: به پوشاندن صفات و رفتارهای ناپسند و باز داشتن شکم و دامن و دست و زبان از گناهان کبیره مانند: شرب خمر و زنا که خداوند بر آنها وعده آتش داده است.

۱-۳- گناهان کبیره

در یک تقسیم بندی، گناهان به دو گروه: کبیره و صغیره تقسیم شده است. کبیره و صغیره از اسماء متضایفه هستند - مانند قلیل و کثیر که در مورد اعیان به کار می روند - و در مورد معانی مانند گناهان، به صورت استعاره استعمال می شوند (راغب اصفهانی، بی تا: ۴۲۰). قرآن کریم می فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» اگر از گناهان کبیره ای که از آنها نهی شده اید اجتناب کنید ما از گناهان کوچک شما چشم پوشی می کنیم و شما را در جایگاه ارجمندی در می آوریم» (نساء: ۳۱)؛ در این آیه، گناهان به دو گروه صغیره و کبیره تقسیم شده است. درباره این که معیار کبیره بودن چیست، در بین فقیهان اختلاف زیادی به چشم می خورد. بیشتر آنان عقیده دارند منظور از گناهان کبیره کارهایی است که در کتاب و سنت مرتکب شوندگان آنها به عذاب جهنم تهدید شده اند (شهید ثانی، ۱۳۹۶: ۱۲۹/۳).

۱-۴- اصرار بر صغیره

منظور از گناهان صغیره، گناهانی هستند که پائین تر از کبیره باشند؛ یعنی انجام دهنده آن در قرآن تهدید به مجازات جهنم نشده باشد. اصرار بر صغیره، یا فعلی است؛ یعنی فاعل، گناه خاصی را تکرار می کند و یا حکمی است؛ یعنی فاعل، تصمیم بر تکرار گناه را داشته باشد هرچند زمینه تکرار آن فراهم نگردد (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۶۸/۱۴؛ نجفی، ۱۴۰۰: ۲۶/۴۱). به تعبیر دیگر، منظور از اصرار بر صغیره تکرار آن است؛ خواه تکرار همان گناه باشد یا هربار گناهی غیر از گناه قبلی را انجام دهد. برخی عقیده دارند منظور مداومت بر یک نوع از گناهان صغیره است لکن می توان گفت اصرار، با هریک از دو روش محقق می شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۶۸/۱۴).

۱-۵- مروت

مروت در لغت، به معنای کمال انسانیت و مردانگی است (عمید، ۱۳۵۴: ۱۰۸۰) و در اصطلاح، هیئت نفسانیه ای است که انسان را به رعایت اخلاق و آداب پسندیده وادار می کند (نجفی، ۱۴۰۰: ۳۱/۴۱). بنابراین، خلاف مروت به این معناست که شخصی اموری را مرتکب شود که مخالف عادت متعارف بین مردم برای امثال این فرد باشد و در نزد مردم عیب محسوب شود، هرچند از نظر شرع حرام نباشد (خوئی، بی تا: ۲۷۸/۱).

۲- مرتبه پذیری عدالت

بعضی الفاظ دارای مفهومی بسیط بوده و بر همه مصادیق خود به طور یکسان تطبیق می کنند، مانند: لفظ آب، خاک، هوا، انسان؛ ولی مفهوم برخی دیگر دارای مراتب مختلف است مانند: نور، ظلمت، شجاعت و سخاوت. لازم است یادآوری شود منظور این نیست که الفاظ یادشده معانی متعددی دارند بلکه معنای آنها مراتب مختلفی دارد. شایسته است بررسی شود آیا

ماهیت عدالت، مانند سیاهی و سفیدی، می تواند دارای مراتب مختلف تشکیکی باشد، یا این که بیش از یک واقعیت ندارد و امر آن دائر بین وجود و عدم است؟

۲-۱- دیدگاه های مختلف در مورد مرتبه پذیری عدالت

هرچند بسیاری از فقیهان به ویژه متقدمان، به موضوع مرتبه پذیر بودن عدالت توجه نکرده و آن را در کتاب های خود مطرح ننموده اند ولی با دقت در منابع فقهی معلوم می شود در مورد این مسأله دو دیدگاه وجود دارد:

۲-۱-۱- دیدگاه مخالفان مرتبه پذیری

گروهی از فقها از جمله صاحب جواهر، مخالف مرتبه پذیری عدالت هستند. ایشان عقیده دارد عدالت در تمام مواردی که معتبر است بیش از یک معنا ندارد و به همه مصداق به یک معنا و به طور مساوی منطبق می شود؛ یعنی وقتی گفته می شود: قاضی و شاهد باید عادل باشند واژه عدالت در هر دو مورد، به یک معنا به کار می رود. فقیه نامبرده در توضیح مطلب فوق می گوید: «و هی فی الشّرع من متحدی المعنی علی الظاهر اذ لا فرق فیها بالنسبه الی کلّ ما اعتبرت فیه من شهاده و طلاق و غیرهما و ما فی بعض الاخبار من اعتبار بعض امور فی الشاهد غیر معتبره فی غیره انما هو من حیث الشهاده لا من حیث العداله: عدالت در عرف شرع، از الفاظی است که ظاهراً یک معنی بیشتر ندارد؛ زیرا در معنای عدالت نسبت به تمام اموری که در آنها معتبر است مانند: شهادت، طلاق و غیر آنها فرقی وجود ندارد - به عبارت دیگر، عدالت در تمام این موارد در یک معنی بکار رفته است - اگر ملاحظه می شود در بعضی از اخبار در شاهد، اموری معتبر دانسته شده که در غیر آن لازم نیست این تفاوت از جهت شهادت است نه در معنی عدالت» (نجفی، ۱۴۰۰: ۲۸۰/۱۳).

امام خمینی (ره) همان عدالتی را که در مفتی معتبر می داند (خمینی، ۱۳۹۰: ۹/۱، مسأله ۲۷) در امام جماعت هم لازم می داند (همان: ۲۷۴). ظاهر عبارت تمام کسانی که در ابواب مختلف عدالت را ذکر کرده و به تفاوت مراتب آن پرداخته اند این است که منظور از آن در همه ابواب یکسان است.

۲-۱-۲- دیدگاه موافقان مرتبه پذیری عدالت

در مقابل دیدگاه سابق، برخی از فقیهان به ذات مراتب بودن عدالت تصریح کرده و می گویند: عدالت عرض گسترده و مراتب فراوانی دارد که بالاترین مرتبه آن عصمت و طرف دیگر آن فسق است (کاشف الغطاء، ۱۳۷۹: ۳/ ۳۱۸). بعضی دیگر با صراحت بیشتر این موضوع را بیان کرده و گفته اند: «ان لها مراتب کسائر الصفات النفسانیة، فالعدالة المتواجده فی المحقق الاردیلی غیر المتواجده فی السّوقی العامی: عدالت مانند سایر صفات نفسانیة، دارای مراتب مختلف است؛ بنابراین عدالتی که محقق اردیلی (ره) واجد آن بود غیر از عدالتی است که در یک بازاری عامی (فرد معمولی) وجود دارد» (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸: ۲۲۷/۲)؛ نامبرده در جای دیگری می گویند: «انّ العدالة علی القول بأنّها ملکه لیست بسیطة غیر قابله للتقسیم و التجزئه بل هنا ملکات فرُبّ انسان ذو ملکه راسخه بالنسبة الی معصیه کالقتل و السرقة و لیس كذلك بالنسبة الی الکذب و الغیبه، نعم العدالة المعبره فی الشاهد تجب أن تكون معتمده علی الملکه الثامّة الرادعه من عامه المعاصی: هرگاه بپذیریم که عدالت، ملکه است (نه صرف ترک گناه) این طور نیست که قابل تجزیه و تقسیم نباشد، بلکه ملکه عدالت اقسام مختلفی دارد؛ چه بسا فردی نسبت به گناهی مانند قتل و سرقت مصونیت داشته باشد ولی نسبت به دروغ و غیبت دارای ملکه ترک گناه نباشد؛ آری ملکه عدالتی که در شاهد

لازم است باید به گونه‌ای باشد که مانع از ارتکاب همه گناهان باشد» (همان: ۲۳۹/۲).

صدر و ذیل این عبارت باهم سازگار نیست، زیرا ظاهر صدر این است که عدالت یک امر نسبی است، ممکن است فردی نسبت به گناهی دارای عدالت و ملکه رادعه باشد و نسبت به امر دیگری چنین نباشد ولی ذیل آن ناظر به ذومراتب بودن آن است.

اگر عدالت را مانند: شجاعت و سخاوت، ملکه بدانیم و براین باور باشیم که هر ملکه‌ای بعد از وجود قابلیت‌های طبیعی و نَسَبی، بر اثر ممارست در انسان پیدا می‌شود، می‌توان گفت: همانگونه که شجاعت و سخاوت و مانند آنها مراتب مختلفی دارند، عدالت هم می‌تواند ذومراتب باشد. اضافه بر این که ذات مراتب بودن آن از بعضی از نصوص قابل استنباط است. مثلاً در باب تعارض حکم دو قاضی، در روایت معروف مقبوله عمر بن حنظله، امام صادق (ع) می‌فرماید: «الحکم ما حکم به أعدلها...» (حرّ عاملی، ۱۳۹۲: ۷۵/۱۸، باب ۹ از ابواب صفات القاضی، حدیث ۱) و در روایت شیخ طوسی به سند خود از امام صادق (ع) در مورد اختلاف دو قاضی، امام می‌فرماید: «ینظر الی أعدلها و...» (همان: ۸۸/۱۸). و روایت ابن سنان از امام صادق (ع) «فی رجل شهد علی شهادة رجل فجاء الرجل فقال: لم أشهده فقال تجوز شهادة أعدلها» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۹۹/۷، حدیث ۱۰۲ و ۳؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۲۵۶/۶). همان طور که در باب اختلاف دو بینة، فقها به تقدیم بینة اعدل حکم کرده‌اند (شهید اول، ۱۴۱۲: ۸۳). احادیث یاد شده به روشنی بر ذومراتب بودن عدالت دلالت دارند. البته اگر عدالت را صرف انجام واجبات و ترک محرّمات بدانیم - همان طور که بعضی از فقها از حلی و غیر آن نقل کرده است - (حکیم، ۱۳۹۱: ۴۶/۱؛ غروی، بی تا: ۲۵۳/۱) مرتبه پذیر نخواهد شد.

محمد هادی معرفت، ضمن اشاره بر این که عدالت معتبر در موضوعات شرعی در ابواب مختلف به یک معنی نمی باشد آن را دارای سه مرتبه دانسته و می گوید: «فإنها فی باب الولايات الکبری (اماره المسلمین، الافتاء و القضاء) معتبره فی حدّها الاعلی، یختلف عن المرتبه النازله منها المعتبره فی باب الشهادات (اقامه البینه، الوصایا، الديون و الطلاق) و أضعف منها المأخوذه فی باب الائتمام فی صلاه الجماعه و نحوها» (معرفت، بی تا: ۲۸۹): عدالتی که در باب ولایت کبری مانند فرمانروایی بر مسلمین و صدور فتوا و قضاوت لازم است که باید در حدّ اعلی باشد با عدالت مرتبه پائین تر از آن که در باب شهادت در اموری مانند: اقامه بینه برای اثبات دعوا و وصیت و دیون و طلاق معتبر است متفاوت می باشد؛ همچنان که پائین تر از مرتبه دوم، عدالتی است که در امام جماعت و مانند آن معتبر است.» وی در توضیح سخن بالا می گوید: عدالتی که در ارباب ولایت که بر اعراض و نفوس و اموال مردم تسلط دارند معتبر است باید در حدّ اعلی و هم مرز با عصمت باشد که در امام و پیامبر است. پیشوای مسلمانان باید در این مرتبه از عدالت باشد تا مردم به او اعتماد کنند. معنای روایتی که فرموده است: «انّ امام المسلمین مؤتمن» (شیخ صدوق، بی تا: ۶۴/۳) همین است. همچنین روایتی که فرموده است: «فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلّدوه...» (طبرسی، ۱۳۸۶: ۲/۲۶۳) ناظر به این مرتبه می باشد و در مفتی، بالاترین حدّ از عدالت را در نظر گرفته است. چون کار قاضی و مفتی نیز در امتداد همین ولایت است آنان نیز باید دارای مرتبه عالی از عدالت باشند. و روایت ابن مسیب همدانی که از امام رضا علیه السلام می پرسد: ممّن آخذ معالم دینی و ایشان می فرمایند: «من زکریا بن آدم المأمون علی الدین و الدنيا» (حرّ عاملی، ۱۳۹۲: ۱۸/۱۰۶) به همین معنی اشاره دارد.

۳- تناسب مرتبه عدالت با منصب

بعد از پذیرفتن این مطلب که عدالت، ماهیت تشکیکی داشته و ذومراتب است این سؤال مطرح می‌شود که آیا مرتبه خاصی از آن، برای متصدیان تمام اموری که عدالت در آنها معتبر است کافی است یا در هر عملی که عدالت شرط تصدی آن است، مرتبه متناسب با آن منظور می‌گردد و تعیین مرتبه می‌تواند به عهده عرف یا شرع باشد. بدین معنا که مثلاً عدالت معتبر در راوی، شاهد و امام جماعت، برای قاضی یا مرجع تقلید یا رهبری جامعه اسلامی کفایت نمی‌کند. از بررسی کتب فقهی امامیه استفاده می‌شود که برخی از فقهای امامیه نظر دوم را پذیرفته‌اند (موسوی اردبیلی، بی‌تا: ۵۴/۱).

قبل از پرداختن به بیان دیدگاه عالمان فقه در مسأله مورد بحث، مناسب است فلسفه شرط دانستن عدالت در کنار شرایط عامه تکلیف (مانند: بلوغ، عقل، علم و قدرت) بررسی شود. آیا برخوردار بودن از صفت عدالت در افراد یاد شده، موضوعیت دارد و تعبداً پذیرفته شده است، یا تضمینی است برای اطمینان از انجام صحیح این مسئولیت‌ها، و اعتماد بر این که مثلاً مفتی یا شاهد و قاضی در اقدام خود حقیقت را رعایت کرده و احیاناً میل و منافع شخصی او در فتوا یا شهادت و قضاوت او دخالت نداشته است (آیا عدالت موضوعیت دارد یا طریقیّت)؟ صاحب شرائع در توضیح اشتراط عدالت در شاهد می‌گوید: «اذ لا طمأنینه مع التظاهر بالفسق» (محقق حلی، ۱۳۸۹: ۱۲۶/۴). از این عبارت استفاده می‌شود، از نظر ایشان اعتبار عدالت به خاطر اطمینان آور بودن آن است و طریقیّت دارد. ظاهر عبارت برخی دیگر این است که موضوعیت دارد (سبزواری، ۱۴۱۷: ۳۹). به نظر می‌رسد قول اول درست است، زیرا شهادت یکی از ابزارهای اثبات دعوا در نزد قاضی و حصول اطمینان به حقانیت دعوا برای دادرس می‌باشد.

در بحث مراتب عدالت، عقل و منطق حکم می‌کند که شرایط و شایستگی‌ها، متناسب با مناصب و مسؤولیت‌ها منظور گردد، قابل قبول نیست گفته شود کسی که صلاحیت امامت جماعت یا ادای شهادت در یک دعوای مالی را دارد می‌تواند در منصب افتاء یا قضا بنشیند. از طرف دیگر، ضرورتی ندارد شاهد، واجد مرتبه اعلی از عدالت باشد؛ زیرا در این صورت نظام قضا با اختلال مواجه خواهد شد؛ چرا که شاهدان واجد این درجه از عدالت اندک هستند. آری وجود قدر مشترک از تقوا و خویش‌داری که مفهوم عدالت بر آن صدق کند و موجب شود آن فرد را به عدالت توصیف کرد در همه موارد ضرورت دارد. آیه «وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ» (بقره: ۲۸۲)، ظهور دارد در این که مرضی بودن شاهد بر دین کافی است. از عبارت صاحب وسائل الشیعه ذیل حدیث ۱۴ از باب ۱۱ ابواب صلاه الجماعه نیز استفاده می‌شود که عدالت معتبر در امام جماعت و شاهد، با عدالت معتبر در مرجع تقلید متفاوت است: «اقول: هذا بیان لأعلى مراتب العدالة لا أدناها، على أنه مخصوص بمن يؤخذ عنه العلم و يقتدا به في الأحكام الدينية كما هو الظاهر لا بامام الجماعه و الشاهد» (حرّ عاملی، ۱۳۹۲: ۳۹۵/۵).

موسوی اردبیلی - از فقهای معاصر - بعد از تعریف عدالت می‌گوید: با حفظ قدر مشترک از عدالت که در تمام افراد یاد شده وجود آن لازم است عدالت معتبر در اشخاص مختلف از نظر شدت و ضعف متفاوت است. بنابراین در قاضی باید متناسب با جایگاه او باشد به خاطر این که منصب قضا در بر دارنده خصوصیات مهمی است که نباید مورد تشکیک و تردید قرار گیرد، مضافاً بر این که کسی که اختیار اموال و اعراض مردم به دست او است

باید اعتبار خاصی داشته باشد تا حکم او در دل مردم جای بگیرد و به او اطمینان داشته باشند تا رأی او را بپذیرند (موسوی اردبیلی، بی تا: ۵۴/۱).

بعضی دیگر از محققین معاصر در مسأله موردنظر می گویند: برای اعتبار عدالت در قاضی، معمولاً به اولویتی نسبت به امام جماعت و شاهد، استدلال کرده‌اند و این دلالت می‌کند بر این که عدالتی که در قاضی معتبر است برتر از عدالتی است که در امام جماعت یا شاهد معتبر است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۲۳). البته از اولویتی اعتبار عدالت در قاضی نمی‌توان لزوم برتر بودن عدالت قاضی را استفاده کرد. نویسنده مبانی تحریر الوسیله عقیده دارد: عدالتی را که عقلاء در قاضی معتبر می‌دانند این است که جانب حق را رعایت کند و در حکم خود ظلم نکند و اطلاق ادله، منصرف به آن است و دلیلی برای عدالت مطلق به معنای ملکه اجتناب از کبائر وجود ندارد (مؤمن قمی، بی تا: ۶۱). وی در مبحث شهادت هم می‌گوید: سیره عقلاء و مقتضای عقل این است که شاهد در اخبار خود ثقة باشد و اهل معصیت بودن آن مانعی ندارد (همان: ۵۰۷). بنابراین؛ به عقیده نامبرده عدالت مطلق که در مفتی لازم است در قاضی یا شاهد لازم نیست.

برخی از فقها پس از تعریف عدالت و حکم به لزوم آن در مفتی می‌گویند: «معلوم أنَّ العَدَالَةَ الْمَطْلُوبَةَ فِي الْقَاضِي تَخْتَلِفُ عَنِ الْعَدَالَةِ الْمَطْلُوبَةِ فِي إِمَامَةِ الْجَمَاعَةِ أَوْ فِي الشَّاهِدِ أَوْ فِي مُسْتَحَقِّ الزَّكَاةِ بِنَاءً عَلَى اشْتِرَاطِهَا فِي بَعْضِ الْأَصْنَافِ» (سبحانی تبریزی، ۱۳۷۶: ۴۳۲/۱): معلوم است عدالتی که در قاضی مطلوب است با عدالتی که در شاهد یا امام جماعت یا بعضی از اصناف مستحقّ زکات (علی قول) معتبر است، تفاوت دارد.

رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران (آیه الله خامنه‌ای) می‌گوید: «اگر کسی برای حکومت انتخاب شود و از تقوا و عدالت برخوردار نباشد، همه مردم هم که بر او اتفاق کنند از نظر اسلام این حکومت، حکومت مشروعی نیست.

سپس در ادامه بحث می‌گویید: این موضوع در همه رده‌های حکومت صدق می‌کند و فقط مخصوص رهبری در نظام جمهوری اسلامی نیست. البته تکلیف رهبری سنگین‌تر است و عدالت و تقوایی که در رهبری لازم است به طور مثال در نماینده مجلس لازم نیست (سخنرانی در دانشگاه قزوین، سال ۱۳۸۲).

روشن است که پذیرش تشکیک در عدالت و عدم اعتبار حدّ اعلای آن در متصدیان همه مناصب، هرچند ممکن است وزن احکام صادره از دادگاه‌ها را سبک کند ولی مایه سهولت امر و گشایش در گزینش قضات و نیز صدور رأی بر اساس شهادت شاهد می‌گردد. از مباحث فوق می‌توان به این نتیجه رسید که باید برای عدالت چند مرتبه به شرح ذیل قائل شویم:

۳-۱- عدالت مفتی

جایگاه افتاء و مرجعیت تقلید، منصب دینی بسیار مهمی است، زیرا مقلّدین، عبادات و معاملات خود را بر اساس فتوای مرجع تقلید انجام می‌دهند و به عبارت دیگر، دین و دنیای خود را بر اساس آن تنظیم می‌کنند و احیاناً قضات بر اساس فتوای وی دادرسی و رأی صادر می‌نمایند و قانونگذاران با توجّه به فتوای مجتهد، قانونگذاری می‌کنند. بنابراین؛ مفتی باید از صفات متعدّدی مانند: عقل، بلوغ، اسلام، ایمان، عدالت، علم و تقوا برخوردار باشند.

اعتبار عدالت در مفتی، مورد اتفاق همه فقهای اسلام می‌باشد. در دوره‌ای که دسترسی به امام اعلم معصوم وجود ندارد، برخوردار بودن مفتی از بالاترین حدّ عدالت باعث می‌شود مردم به وی اعتماد کنند و دین و دنیای خود را با نظر وی هماهنگ نمایند. طبعی است که صرف انجام واجبات و ترک محرّمات برای متصدی این منصب کافی نیست. هرچند بعضی از فقها بر

این عقیده هستند که اعتبار عدالت در مفتی از باب صفت خاص است (موضوعیت دارد)، نه از جهت طریقیّت برای حصول اطمینان به انجام وظایف، آنگونه که از کتاب الصلاه جواهر به دست می آید (سبزواری، ۱۴۱۷: ۱/۱۱۸).

صاحب مستمسک در این زمینه می گوید: «و إن كان هو - عدم اعتبار العداله - ممّا لا ینبغی، لأنّه علی خلاف المتسالم علیه بین الاصحاب و مخالف للمرتکز فی اذهان المشرعه بل المرتکز عندهم قدح المعصه فی هذا المنصب علی نحو لاتجدی عندهم التوبه و الندم؛ فالعداله المعتبره عندهم مرتبه لاتزاحم و تقلب و الانصاف أنّه یصعب جداً بقاء العداله للمرجع العام فی الفتوی - كما یتفق ذلک فی کلّ عصر لواحد أو جماعه - اذا لم تکن بمرتبه قویّه عالیّه ذات مراقبه و محاسبه فإنّ ذلک من مزله الاقدام و مخرطه الرجال العظام: هرچند قائل شدن به عدم اعتبار عدالت در مفتی، سخن شایسته ای نیست، زیرا برخلاف آن چیزی است که علمای امامیه بر آن توافق کرده اند و مخالف با چیزی است که در اذهان پیروان شریعت رسوخ کرده است بلکه آنان عقیده دارند صدور معصیت به این منصب ضرر می زند و با آن سازگار نیست به طوری که اگر بعداً توبه کند فایده ای ندارد؛ بنابراین، عدالتی که در مفتی معتبر است، مرتبه ای است که چیزی برابر و جایگزین آن نمی شود. انصاف این است که بقای عدالت برای مرجع اعلی - که در هر عصری یکی دو نفر بیش نیست - اگر فوق العاده قوی و اهل مراقبت و محاسبه نباشد بسیار دشوار است، چراکه این جایگاه، محل لغزش قدم ها و خطرگاه مردان بزرگ است. نتیجه این که مفتی، اضافه بر دارا بودن بالاترین مرتبه ملکه عدالت و تقوا و انجام واجبات و ترک محرّمات، باید آراسته به سایر فضائل مانند پارسایی و بی اعتناء به مال و جاه نیز باشد (حکیم، ۱۳۹۱: ۴۳/۱).

محور اساسی سازمان قضا و هدف اصلی آن احقاق حقوق و اجرای عدالت است. چنان چه یک نظام حقوقی نتواند حداقل عدالت را تأمین کند در دراز مدت برقرار نمی ماند (اکرادی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۰-۲۵) چون قاضی مهم ترین رکن اجرای عدالت است از نظر همه فقها و در تمام مذاهب، عدالت در او شرط است، زیرا قضاوت از مناصبی است که در شرع اهمیت فراوانی دارد؛ لذا احتمال نمی رود که شارع این منصب را برای کسی که خارج از طریقه او باشد قرار دهد در حالی که در امام جماعت و شاهد که کار آنها به اندازه قاضی اهمیت ندارد، عدالت را معتبر می داند (ر.ک: خوئی، ۱۳۹۰: ۸/۱؛ موسوی گلپایگانی، ۱۳۸۳: ۲۴/۱). اضافه بر این، صدوق به سند صحیح از امام صادق (ع) نقل کرده است که: «اتَّقُوا الْحُكُومَةَ، فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقِضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ، لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ؛ از قضاوت پرهیز کنید، زیرا قضاوت وظیفه پیشوای عالمی است که در بین مسلمانان به عدالت دآوری کند، پیامبر یا وصی او» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۵/۳). اعتبار عدالت در قاضی در تمام کتب فقهای متقدم و متأخر امامیه و سایر مذاهب با عبارات مختلف بیان شده است. برخی از فقها، قضاوت غیر عادل را رکون به ظالم و مردود دانسته اند (خوئی، ۱۳۹۰: ۸/۱).

بعد از تسالم فقها بر اعتبار عدالت در قاضی، این مطلب مطرح می شود که بنابر اختلاف مراتب عدالت، کدام مرتبه از آن در قاضی لازم است؟ ممکن است کسی بگوید قاضی باید از مرتبه ای از عدالت برخوردار باشد که او را از ظلم به دیگران و جور در دادرسی و صدور رأی باز دارد. به عبارت دیگر، فعل او عادلانه باشد؛ اگر گاهی در غیر امور قضایی مرتکب گناه هم بشود اشکالی ندارد. لکن با توجه به جایگاه قاضی و اهمیت قضاوت و لزوم مقبول و مرضی بودن دادرس در نزد مردم، برخوردار بودن از برترین مرتبه عدالت در

قاضی لازم است، زیرا متبادر از اعتبار عدالت در قاضی این مرتبه است و روایتی که قبلاً نقل شد (شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۵/۳) بر این مطلب دلالت می کند و مؤثقه اسحق ابن عمار از امام صادق (ع) «قال: قال امیر المؤمنین (ع) لشریح: یا شریح قد جلست مجلساً لایجلسه الّا نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ» (همان). به حسب این دو روایت و امثال آن، قضاوت جایگاه پیامبر و امام و در راستای ولایت کبری است و متصدی آن باید بالاترین مرتبه اهلّیت را داشته باشد؛ به اضافه این که اصل اولی، عدم نفوذ رأی کسی در مورد دیگری است، مگر فردی که دلیل قطعی بر نفوذ حکم او وجود دارد و او همان عادل مطلق است (سبحانی تبریزی، ۱۳۷۶: ۴۲/۱).

۳-۳- عدالت شاهد

شاهد یا بینة، یکی از ادله اثبات دعوا در فقه و قوانین موضوعه می باشد. در شرع مقدّس برای پذیرش شهادت شاهد، شروطی مانند: بلوغ، عقل، اسلام، مذکر بودن (در برخی از موارد)، تعداد و عدالت معتبر می باشد. در مورد اصل شرط بودن عدالت در شاهد تردیدی وجود ندارد و در کتاب و سنت از جمله آیات ذیل بر آن تصریح شده است: «وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا، فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ» (مائده: ۹۵): هر کس از شما در حال احرام عمداً شکار را بکشد، باید مانند آن را که دو نفر مسلمان عادل، مانند بودن آن را تأیید نمایند کفّاره دهد؛ و آیه «یا ایّها الذّین آمنوا شهادةً بینهکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیه اثنان ذوا عدل منکم» (مائده: ۱۰۶): ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد در موقع وصیت باید از میان شما دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ و آیه «وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِنْكُمْ» (طلاق: ۲) دو فرد عادل از خودتان (مسلمانان) را شاهد بگیرید.»

آن چه در این میان قابل تأمل است، تعیین مرتبه عدالتی است که در شاهد وجود آن شرط است و بدون آن شهادت، فاقد اعتبار می باشد. از مجموع روایاتی که در باب ۴۱ از ابواب مربوط به شهادت (باب ما یعتبر فی الشاهدین) استفاده می شود، در پذیرش شهادت شاهد، مسلمانی و برخوردار بودن از ظاهر پسندیده و عدم اشتها به گناه کافی است؛ طبعاً اوصافی که در مفتی و قاضی لازم است در اینجا ضرورت ندارد. در روایت عبدالله بن مغیره از امام رضا(ع) آمده است: «... کلّ من ولد علی الفطره (الإسلام) و عرف بالصّلاح فی نفسه جازت شهادته: هر کسی که بر فطرت اسلام متولد شده باشد و به صلاح و نیکی شناخته شود شهادت او نافذ است (حرّ عاملی، ۱۳۹۲: ۲۹۰/۱۸).

در روایت دیگری از یونس بن عبدالرحمن به اسناد خود از امام صادق(ع) نقل شده است: «... اذا كان ظاهر الرجل ظاهراً مأموناً، جازت شهادته ولا یسئل عن باطنه» (همان: ۲۹۰، حدیث ۳). هرگاه ظاهر مردی مورد اعتماد باشد شهادت او نافذ است و از باطن او سوال نمی شود. در روایت محمد بن مسلم از ابی جعفر(ع) آمده است: اگر امر حکومت و قضا در اختیار ما بود، شهادت فرد نیکوکار را با قسم مدعی در مورد حقوق الناس نافذ می دانستیم. و در روایت ابن ابی عمیر از امام صادق(ع) آمده است: هر کس در شبانه روز پنج نماز را با جماعت بخواند در مورد او گمان نیکو داشته باشید و شهادت وی را قبول کنید (همان: ۲۹۲، حدیث ۱۱).

صاحب وسائل در توضیح احادیث فوق می گوید: از احادیث فراوان استفاده می شود بعد از آن که ظاهر شود فرد بر نمازها مواظبت دارد و فسقی از او ظاهر نشده است، اصل بر عدالت آن است و تفحص از عدالت وی لازم نیست (حرّ عاملی، ۱۳۹۲: ۲۹۰/۱۸). ماحصل مطلب این است که در مورد

عدالت شاهد، امر سهل است و سختگیری لازم نیست؛ مخصوصاً با توجه به روایت علقمه از امام صادق (ع)، مسأله واضح تر می شود. ایشان می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله، به من خبر دهید از کسی که شهادت او پذیرفته می شود و کسی که شهادت او قبول نمی باشد. حضرت فرمودند: ای علقمه، هر کس بر فطرت اسلام باشد، شهادت او نافذ است. من عرض کردم شهادت کسی که مرتکب گناه می شود قبول است؟ فرمود اگر شهادت گناهکار قبول نباشد، باید غیر از شهادت انبیاء و اولیاء، شهادت کسی پذیرفته نشود، زیرا که فقط آنان مصون از گناه هستند نه سایر مردم. پس هر کسی را که به چشم خود ندیده ای که مرتکب گناه شود یا دو شاهد برگناه او شهادت نداده است، او از اهل عدالت است و شهادت او پذیرفته می شود، هر چند در واقع گناهکار باشد (همان: ۲۹۲/۱۳). بعضی از محققین معاصر پس از بحث مفصل در باره عدالت شاهد و استدلال به روایت عبدالله ابن ابی یعفور می گویند: این روایت به وضوح دلالت دارد بر این که عدالت به معنای دقیق آن در شاهد شرط نیست، بلکه حسن ظاهر و اشتها به فقه و خیر (نیکی) کفایت می کند (ایروانی، ۱۳۸۵: ۵۸/۳)؛ نتیجه آن که صلاح ظاهر و عدم ظهور فسق برای قبول شهادت شاهد کافی است و این امر موجب گشایشی مهم در صدور رأی و حل و فصل دعاوی می گردد.

۳-۴- عدالت امام جماعت

اعتبار عدالت در امام جماعت مورد اتفاق نظر فقها می باشد و برخی از آنان مانند صاحب جواهر عقیده دارد: همان عدالتی که در قاضی و شاهد معتبر است در امام جماعت هم لازم است (نجفی، ۱۴۰۰: ۲۸۰/۱۳)؛ ولی بعضی دیگر می گویند منظور از عدالت امام جماعت این است که فاسق نباشد و مردم به دیانت او وثوق داشته باشند (اشتহারدی، ۱۴۱۷: ۱۹۲/۱۷). به بیان دیگر، احراز عدالت لازم نیست، بلکه کافی است امام جماعت حسن ظاهر

داشته و فسقی از او ظاهر نشده باشد) عدم ظهور فسق کافی است؛ البته حسن ظاهر از انواع عدالت نیست، بلکه کاشف از آن است.

۳-۵- عدالت وصی، ناظر بر وقف، مستحق زکات و خمس

در این این که غیر از عناوین ذکرشده (مفتی، قاضی، شاهد، امام جماعت) در چه کسانی عدالت معتبر است بحث های زیادی به عمل آمده و عناوین متعددی را ذکر کرده اند. برخی از محققین سعی کرده اند ضابطه ای برای این امر بیان کرده و گفته اند: «الظاهر من الأصحاب اشتراط العدالة فی کلّ مقام یکون فعل شخص دو قوله مسقطاً عن الغير او حجّه علیه دو کان مؤتمناً علی مال الغير أو حقّه من غیر مالکة فإنّ هذه المقامات يعتبر فیها العدالة: ظاهر عبارت علمای امامیه این است که در هر جایی که گفتار یا رفتار شخصی، حقّی را از دیگری ساقط می کند یا حجّت بر اثبات آن است یا امین بر مال یا حقّ دیگری دانسته شده است غیر از مالک آن در همه این مقامات عدالت شرط است» (حسینی مراغی، ۱۴۱۸: ۷۲۶/۲) و بعد از بیان این ضابطه، موادی که می تواند تحت شمول آن قرار بگیرد را بیان کرده است.

صاحب حدائق می گوید: «مشهور فقها گفته اند عدالت در وصی شرط است و نظر شیخ طوسی در مبسوط و شیخ مفید در مقنعه و ابن حمزه و ابن برّاج و سلار هم همین است. بعضی قائل به عدم اعتبار آن شده اند؛ این قول را ابن ادریس در سرائر و محقق در مختصر النافع و علامه در مختلف اختیار کرده است» (بحرانی، بی تا: ۵۵۹/۲۲). بنابر قول اول، کافی است وصی و ناظر وقف قابل اعتماد باشند و کسی که خمس یا زکات دریافت می کند آن را در راه باطل و نامشروع مصرف نکند. از دلایل کسانی که در عاملین زکات، عدالت را شرط دانسته اند (محقق حلّی، ۱۳۸۹: ۱۶۰/۱؛ طباطبائی یزدی، ۱۳۹۲: ۴۰۶) می توان فهمید که منظور آنان از عدالت، امانت در حفظ اموال

زکات است، نه عدالت به معنای اصطلاحی خاص (همدانی، ۱۴۱۷: ۹۴). از عبارت و استدلال شهید در مسالک و سبزواری در کفایه الفقه و صاحب ریاض که قائل به اعتبار عدالت در ناظر موقوفه هستند، استفاده نمی‌شود که منظور آنان، عدالت به معنای متعارف باشد.

نتیجه گیری

پس از بحث و بررسی به این نتیجه می‌توان قائل شد که عدالت به معنای ملکه نفسانی یا فعل و ترکی که از ملکه ناشی می‌شود - نه مجرد ترک محرّمات و انجام واجبات - مانند شجاعت و سخاوت و سایر ملکات نفسانی در عین وحدت معنا، مرتبه پذیر است و در همه مواردی که استعمال می‌شود یکسان نمی‌باشد و می‌تواند مصادیق متعددی داشته باشد.

تحقق مرتبه عالی عدالت در متصدیان همه اموری که این معنی در آنها معتبر شناخته شده است لازم نیست، بلکه کافی است مفتی، قاضی، شاهد و امام جمعه و جماعت و امین اموال موقوفه و ... به فراخور اهمّیت شغل خود دارای مراتب مختلفی از عدالت باشند.

در مفتی و قاضی به دلیل اهمّیت دینی و اجتماعی این دو منصب، احراز بالاترین مرتبه از عدالت ضرورت دارد. ولی مرتبه عدالت لازم برای شاهد پائین‌تر از این حدّ است و حسن ظاهر و سلوک معتدل و حضور در جماعات مسلمانان کفایت می‌کند و برای امامت جمعه و جماعت و ناظر بر وقف و امثال آن کمترین حدّ، یعنی حسن شهرت و عدم ارتکاب گناه کفایت می‌کند.

اعتقاد به مرتبه پذیر بودن عدالت و تعیین مرتبه لازم برای هر مسؤولیتی می‌تواند در بسیاری از امور مورد ابتلاء جامعه مانند: گزینش قاضی، معرفی شاهد و نصب امام جمعه و جماعت کارگشا باشد و باعث تسهیل در رسیدگی به دعاوی در دادگاه‌ها و صدور رأی گردد. در نهایت، مسأله «مرتبه پذیری

عدالت در منابع فقهی اهل سنت و «مرتبه پذیری عدالت در منابع حقوقی ایران و سایر کشورها» موضوع پیشنهاد جهت بررسی و تحلیل می باشد.

منابع

- قرآن کریم.

- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، **معجم مقاییس اللغة**، ج ۴، تحقیق: عبدالرحمن هارون، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی.

- اشتهداری، علی پناه (۱۴۱۷ق)، **مدارک العروه الوثقی**، ج ۱۷، تهران: دار الأسوه.

- اکرادی، سعید؛ نیک خواه ررنقی، رضا؛ جعفرزاده، سیامک (۱۴۰۰)، **حریم خصوصی تابعان و پیوند آن با قضا، فقه، اخلاق و سیاست جنائی**، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۲۵، ۱۱-۳۶.

- انصاری، حمید؛ افشاری، علی اصغر (۱۴۰۱)، **نقش عدالت و مصلحت در تحسین و تنقیح عقلی و تأثیر آن بر شکل گیری بنائات عقلا**، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۲۶، ۳۱-۵۸.

- ایروانی، باقر (۱۳۸۵)، **دروس تمهیدیّه فی الفقه الاستدلالی**، ج ۳، تهران: دار الأسوه.

- بحرانی، شیخ یوسف (۱۳۶۳)، **الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره**، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۳۹۹ق)، **الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه**، ج ۱، ۲، قم: علمیه.

- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق)، **مسالك الأفهام الی تنقیح شرائع الاسلام**، ج ۱۴، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.

- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۳۹۲ق)، **تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۱۸، ۲، تهران: المکتبه الاسلامیه.

- حسینی خامنه ای، سید علی (۱۳۸۲)، **سخنرانی عمومی**، قزوین.

- حسینی مراغی، سید میر عبد الفتاح (۱۴۱۸ق)، **العناوین**، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حکیم، سید محسن (۱۳۹۱ق)، **مستمسک العروه الوثقی**، ج ۱، چ ۴، نجف اشرف: مطبعه الاداب.
- حلی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۳۸۹ق)، **شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ج ۴، تهران: الأعلی.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۰)، **مبانی تکمله المنهاج**، ج ۱، تهران: خرسندی.
- راغب اصفهانی، محمد (بی تا)، **المفردات فی غریب القرآن**، تحقیق: محمد سید کیلانی، تهران: المكتبة المرتضویة.
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۷۶)، **نظام القضاء و الشهاده فی الشریعه الاسلامیه الغراء**، ج ۱، قم: مؤسسه الامام الصادق (ع).
- سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۷ق) **مهذب الاحکام**، ج ۳۹، چ ۴، قم: دفتر آیة الله العظمی سبزواری.
- صدوق (شیخ)، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۱۴۱۳ق)، **من لایحضره الفقیه**، ج ۳، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طباطبائی یزدی (صاحب عروه)، سید محمد کاظم (۱۳۹۲ق)، **العروه الوثقی**، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۳۸۶ق)، **الاحتجاج**، ج ۲، قم: کتابفروشی مصطفوی.
- طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، **المبسوط فی فقه الامامیه**، ج ۶، تهران: المكتبة المرتضویة.
- عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۲ق)، **اللمعه الدمشقیه**، ج ۲، قم: دار الفکر.
- عمید، حسن (۱۳۵۴)، **فرهنگ عمید**، چ ۱۲، تهران: جاویدان.
- غروی، علی (بی تا)، **التنقیح فی شرح العروه الوثقی**، ج ۱، چ ۲، قم: مؤسسه ال البيت.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۷ق)، **تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله**، ج ۲، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
- کاشف الغطاء، جعفر (۱۳۸۰)، **کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء**، ج ۳، قم: بوستان کتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، **الکافی**، ج ۷، چ ۲، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

- معرفت، محمدهادی (بی تا)، **تعليق و تحقيق عن أمّهات مسائل القضاء**، قم: چاپخانه مهر.
- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (بی تا)، **فقه القضاء**، ج ۱، نرم افزار جامع فقه اهل بیت.
- موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۳۸۳ق)، **کتاب الشهادات**، ج ۱، چ ۳، تقریر: سید علی میلانی، نرم افزار جامع فقه اهل بیت.
- مؤمن قمی، محمد (بی تا)، **مبانی تحریر الوسیله**، نرم افزار جامع فقه اهل بیت.
- نجفی (صاحب جواهر) محمدحسن (۴۰۰ق)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، ج ۴۱، چ ۶، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- همدانی، رضا (۱۴۱۷ق)، **مصباح الفقیه (کتاب الزکاه)**، چ ۱، نرم افزار جامع فقه اهل بیت.

